دیپلماسی فرادست

همین چند ماه پیش بود که ظهور اقتدار ایران در منطقه و جلوه کشورمان به عنوان‏ با نفوذترین و قدرتمندترین کشور،نه تنها توجه حکومت‏های خاورمیانه،بلکه‏ جامعه جهانی را به خود جلب کرد.همه‏ سیاسیت‏مداران واقع‏گرای غربی بر آن شدند تا با توصیه به حکومت‏های متبوع خود برای پذیرش این واقعیت،آنها را وا دارند تا به برقراری ارتباط و تعامل با ایران بپردازند. اروپائیان که در عمل چاره‏ای جز همراهی با سیاست‏های آمریکا ندارند از این فرصت‏ استفاده کرده،از زبان ژاک شیراک رئیس جمهوری فرانسه به آمریکا توصیه کردند که برای‏ حل مشکلات عراق و خاورمیانه از جمله با ایران گفتگو کند.تحلیل‏گران آمریکائی و برخی نمایندگان کنگره و سنای آمریکا نیز کاخ سفید را به گفتگو با ایران فراخواندند.آنچه‏ باید به این رویدادها افزود تحسین مردم کشورهای عربی منطقه از پایداری ایران در برابر آمریکا بود که به قدرت و نفوذ در حال ظهور ایران جلوه عینی‏تری می‏داد.

البته باید اذعان نمود که مدت‏ها پیش از آن،زمانی که خلیل‏زاد،سفیر آمریکا در عراق،برای نخستین بار در زمستان سال گذشته پیشنهاد مذاکره با ایران را مطرح کرد، قدرت ایران را در حال ظهور می‏دانست و بر این اعتقاد بود که سیاست صحیح تعامل‏ با ایران است.

ظهور قدرت و نفوذ ایران زمانی آشکارتر شد که اسرائیل در جنگ 33 روزه برعلیه‏ لبنان از عهده شکست حزب الله برنیامد و متحمل ضربات مهلک سیاسی و نظامی‏ شد؛چندان که برخی تحلیل‏گران رژیم اشغالگر تحمل این ضربات را معادل شکست‏ ارزیابی کردند.این واقعه مسلما برای حزب الله و برای لبنان یک پیروزی محسوب‏ می‏شد.این پیروزی در عین حال به نوعی پیروزی ایران به شمار آمد.پیروزی که بر قدرت ایران می‏افزود و نشان می‏داد که نفوذ ایران از افغانستان تا کرانه‏های دریای‏ مدیترانه گسترش دارد،کشورهای عربی را درمی‏نوردد و نه تنها بر عراق،که در لبنان‏ نیز تاثیر دارد.بسیاری از کشورهای غربی و سیاست‏مداران آمریکائی این بار نیز برای‏ حل مشکل لبنان،مذاکره با ایران را توصیه کردند.در این میان نزدیک‏تر شدن حماس‏ به ایران و رفت و آمدهای اخیر سران حماس به تهران نیز به دنیا این‏گونه القاء کرد که‏ ایران از همان نفوذ در فلسطین برخوردار است؛نفوذی که به زعم غرب بسیار خطرناک‏ است و از خط قرمز غرب عبور می‏کند.

بدین‏سان نفوذ و قدرت ایران چنان جلوه‏ای یافت که تنها کشورهای عربی منطقه، بلکه بسیاری دیگر از کشورها نیز آن را احساس کردند.گزارشگران کمیته بیکر- همیلتون با در نظر گرفتن همین ابعاد،بهره‏گیری از نفوذ و قدرت ایران را در آرام‏کردن‏ اوضاع عراق به نفع آمریکا دانستند و بدین ترتیب به نحوی بر ظهور ایران در منطقه مهر تایید زدند.

فضای عجیبی ایجاد شد.کاخ سفید در فشار قرار گرفته بود و به نظر می‏رسید چاره‏ای‏ جز قبول ایران ندارد.در واقع می‏بایست برای پیروزی در عراق به سوی کشوری که‏ آن را جزئی از محور شر نامیده بود دست کمک دراز کند.به این ترتیب بحث در این‏ بود که آمریکا مذاکره با ایران را چگونه آغاز کند تا آبرو و اعتبارش لطمه نبیند.فضا،چه‏ واقعی و چه مصنوعی،نوعی درماندگی آمریکا را القاء می‏کرد.نتیجه نامطلوب‏ انتخابات برای نومحافظه‏کاران نیز به این فضا دامن زد.

در تحلیل ریشه‏های بروز چنین فضا و فرصتی باید چند مؤلفه را بررسی کرد:

اول،از میان رفتن دشمنان ایران در شرق و غرب کشور؛یعنی طالبان و رژیم بعثی‏ صدام و جایگزینی حکومت‏هایی که با ایران سر سازگاری دارند.

دوم،سرمایه‏گذاری که جمهوری اسلامی ایران طی سال‏ها بر روی مردم این دو کشور انجام داد.

سوم،دیپلماسی‏مدار و تنش‏زدائی که ایران در سال‏های اخیر از خود نشان داده و توانسته بود با وجود تبلیغات منفی دشمنان چهره‏ای قابل قبول از خود به نمایش بگذارد. ایران نشان داد که کشوری اهل تعامل است و نباید هراسی از آن به دل راه داد.در عین‏ حال آماده مشارکت و تقسیم مسوولیت و فرصت‏های اقتصادی است.همین چهره، مقاومت در برابر ظهور قدرت و نفوذ ایران را کم کرده و مجال ظهور به آن داده بود.

چهارم،مؤلفه طبیعی مشخصات بزرگ و عظیم کشور از قبیل موقعیت راهبردی، جمعیت،تاریخ و فرهنگ و منابع طبیعی است؛ولی بهره‏گیری از این مؤلفه همواره نیاز به برنامه‏ای سنجیده برای به فعل درآمدن دارد.

و بالاخره پنجم،نفوذ سیاسی و فرهنگی ایران در لبنان و فلسطین بوده است.

پرسش‏های مهمی در این باره مطرحند:ایران تا چه اندازه آماده این تغییر و تحولات‏ بود و چه برنامه‏ای برای آن داشت؟چگونه می‏خواست از این فرصت استفاده کند و به آن اولویت بدهد؟واکنش کشورمان به این فضا چه بود و در فرصت پدید آمده برای‏ تحکیم آن فضا چه اقداماتی انجام داد؟اگر محاسباتی وجود می‏داشت چگونه انجام‏ می‏شد؟و...

اما در برابر حوادث بالا که همگی در جهت ارتقاء قدرت نوظهور ایران رخ می‏داد، رویدادهائی از جنس دیگر نیز در حال وقوع بود.قاعدتا تا این رویدادها را نباید مجزا و بدون ارتباط با کنش و واکنش‏های میان بازیگران منطقه‏ای و بین المللی به شمار آورد.بلکه آن‏ها را تلاشی برای خنثی‏کردن مؤلفه‏های قدرت ایران و بعضا در واکنش‏ به ما باید دانست.پرونده هسته‏ای ایران از سوی کاخ سفید و با فشار آمریکا بر دیگر اعضای شورای امنیت،گرچه آهسته و با طمانینه،ولی با اراده‏ای مصمم پی‏گرفته‏ می‏شد تا حوادثی نو را رقم بزند.بسیاری در این خصوص با یادآوری فضای قدرت‏ ایران در منطقه تصور می‏کردند که آمریکا نیازمند به ایران است و در نتیجه یا گام تحریم‏ را برنمی‏دارد و یا دیگر اعضای شورای امنیت به ویژه اعضای غیراروپائی آن در برابر فشار آمریکا،آن هم در شرایط کنونی،مقاومت می‏کنند.

اتفاق دیگر،نگرانی حکومت‏های عربی بود که به تدریج افزایش می‏یافت.نگرانی‏ از اوج گرفتن نفوذ و قدرت ایران در منطقه که جلوه و گستره آن به خیابان‏ها و در میان‏ مردم عادی آنها کشانده می‏شد.کشورهای عربی از یک سو خود را در برابر چالش‏ سخت اصلاحات دموکراتیک دستوری آمریکا می‏دیدند و از سوی دیگر در برابر ایران در حال قدرت گرفتن و در برابر مردم کوچه و بازاری که به نحوی شیفته ایران شده بودند.البته در مقایسه بین این دو چالش با مراجعه به تاریخ گذشته و نیز حساسیت‏های متعصبانه قومی مسلما چالش دوم یعنی ایران،مهم‏تر،جدی‏تر و خطرناک‏تر برای آنان جلوه می‏نمود.از همین رو،و در پی بحران،می‏کوشیدند به‏ احساسات ضدایرانی دامن بزنند و کشورمان را خطرناک‏تر جلوه دهند.

بر اثر همین تحولات،فضای جدید از بازیگری ایران،که سبب ابهام و نگرانی اعراب‏ و سردرگمی آمریکا شده بود،به تدریج دگرگون شد.به زودی قطعنامه اعراب از نفوذ ایران آن‏قدر بالا گرفت که به سطح علنی و موضع‏گیری برخی مقامات درجه دو و سه‏ نیز کشید.همزمان با افزایش خشونت‏های عراق،موضوع تقابل میان شیعه و سنی به‏ عنوان ریشه اصلی خشونت‏ها در عراق عنوان شد.در این میان دیک چنی سفری به‏ عربستان کرد که از آن اخبار چندانی منتشر نشد،ولی حدس زده می‏شدکه در اوج‏ تبلیغات درباره علل تغییر رامسفلد و فواید آن و نیز لزوم سیاست‏مدارا با ایران او نزد مقامات عربستان رفت تا برخلاف جهت تبلیغات طرحی نو دراندازد.

از این پس،تبلیغات از چند سو آغاز شد.در آمریکا نواف عبید،جوانی که همواره به‏ عنوان مشاور امنیتی در کنار ترکی الفیصل سفیر سابق عربستان در واشنگتن بود و به‏ داشتن احساسات ضدایرانی معروف،ناگهان پیش از ملاقات نوری المالکی با بوش‏ با انتشار مقاله‏ای در واشنگتن پست ضمن تشریح خطر نفوذ ایران با تندی هرچه‏ تمام‏تر اعلام کرد"اگر آمریکا از عراق خارج شود،عربستان از سنی‏های عراق حمایت‏ خواهد کرد تا نگذارد شبه نظامیان شیعه طرفدار ایران سنی‏های عراق را قصابی کنند." این مقاله گام اول در حمله بود.به زودی روزنامه‏های عربی در همه کشورهای منطقه‏ انتشار تحلیل‏هائی را با مضمون‏"ظهور تهدید ایران‏"آغاز کردند،از لزوم پشتیبانی از سنی‏های عراق سخن راندند و بروز خشونت میان نیروهای ضددولتی عراق از یک‏ سو و دولت عراق و طرفداران استقرار دولت و امنیت را از سوی دیگر،جنگ بین سنی‏ و شیعه نامیدند.نویسندگان به ارایه پیشنهاد برای مقابله با خطر ایران پرداختند. پیشنهادهایی از این قبیل که آمریکا باید پس از صدور قطعنامه شورای امنیت نفت ایران‏ را تحریم کند.در عین حال از مساعدت عربستان و روسیه برای تأمین 2 میلیون بشکه‏ نفت جایگزین مورد نیاز چین و ژاپن بهره بگیرد با بازار نفت دچار تلاطم نشود. دیگری پیشنهاد می‏کرد که بعد از کاهش تولید اخیر اوپک،عربستان با داشتن اضافه‏ ظرفیت چند میلیون بشکه‏ای در روز عرضه نفت را افزایش دهد و موجب سقوط قیمت نفت شود تا ایران در اقتصاد خود شکست سختی بخورد.

سیل خروشانی از مقالات،مصاحبه‏ها و تحلیل‏ها و حتی موضع‏گیری‏های منطقه‏ پیرامون تهدید ایران بر پا و فضای تفوق پیشین ایران را از میان برد.تصویر ایران چنان‏ نمایانده شد که گوئی فقط در پی سنی‏کشی است.مبالغه علیه ایران به حدی بود که‏ حتی از اعدام صدام هم برای دامن‏ردن به اختلاف میان سنی و شیعه استفاده شد و صدام،که زمانی اعراب او را به دلیل حمله به کویت خائن نامیده بودند به عنوان قهرمان‏ سنی‏ها و الگوی آن‏ها قلمداد گشت.مهمترین ویژگی او را ضدایرانی بودن نامیدند و به این دلیل او را تحسین کردند.در عربستان،که پیشتاز این مبارزه است،شیخ موسی‏ عبد العزیز سردبیر مجله السفلی نوشت:"ایران از اسرائیل خطرناک‏تر است."

عربستان که نمی‏توانست عراق عربی را از دست رفته تلقی کند لبنان را نیز در حال‏ از دست رفتن دید.به همین دلیل هرچه توان داشت به کار بست.در مجموع وضع به‏ گونه‏ای است که اکنون اولویت در منطقه مبارزه با ایران و تفوق و نفوذ ایران است.

نتیجه این تحرکات این است که چهره ایران در اکثر کشورهای عربی منطقه از یک‏ قدرت فائق طبیعی به یک تهدید جدی تبدیل شده است.در تخریب این چهره از همه‏ سو تلاش می‏شود.از همین رو نیز هست که انجام حملات ایذائی و تحریک‏کننده‏ نظیر حمله به کنسولگری ایران در اربیل شکلی طبیعی قلمداد و توجیه می‏شود.کما اینکه پس از این حمله شاهد واکنش بین المللی نبودیم،همچنان که در منطقه صدای‏ اعتراض علیه آن برنخاست.حتی ممکن است برخی کشورها از این اقدام ایالات‏ متحده خرسند نیز شده باشند.

مجموعه این رخدادها همگی حکایت از تکاپوی فراوان از سوی آمریکا و مؤتلفین‏ آن از یک سو و کشورهای عربی منطقه از سوی دیگر دارد.گرچه جنس این تحرکات‏ و بعضی از هدف‏های آن با یکدیگر تفاوت دارند،ولی هر دو در موضوع ایران با هم‏ متحد و مشترکند.تحلیل ریشه این حوادث را باید در برهم خوردن موازنه قدرت در خاورمیانه جستجو نمود.خاورمیانه با حمله آمریکا به عراق وارد مرحله جدیدی شده‏ است.کشورهای عربی در طول سه دهه گذشته عادت کرده‏اند تا با ایرانی رو به رو باشند که تحت فشار آمریکا و اعراب درگیر مشکلات است،ایرانی که قادر نیست‏ متناسب با اعتبار و قدرت واقعی خود سربرافرازد و قد علم کند،ایرانی که یا از سوی‏ عراق و یا از سوی آمریکا در تهدید است.اما اکنون که کشورمان جایگاه طبیعی خود را به دست می‏آورد می‏کوشند آن را تهدیدگر جلوه دهند.

از سوی دیگر ایران نیز در این تغییر موازنه با شرایط جدید رو به روست.ایران خود را برای شرایط جدید آماده نکرده بود.در واقع کشورمان در تمام این مدت مشغول اموری‏ بود که اگر نتوان اصل آن را زیر سوال برد،دست‏کم می‏توان در اولویت‏بندی آن تردید کرد.در عین حال دیپلماسی متناسب با این شرایط مهیا نشده بود و چهره مسالمت‏جو و همکار از ایران نمایان نبود.دیپلماسی اغلب مخاطب خود را در ماجراجویان و دشمنان‏ جستجو می‏کرد.تعامل نیز جای خود را به تقابل داده بود و یا لااقل این‏گونه وانمود می‏شد. بسیاری از امور غیرضروری و مربوط به دوران فرودستی و واکنش‏های تدافعی تهدید کننده به جای چهره آرام و قدرتمند ایران در حال ظهور نشست.

اکنون ایران از یک سو در محاصره کشورهائی است که اولویت خود را در رویاروئی با تهدید ایران می‏بینند و با دامن زدن به موضوع شیعه و سنی و اعلام خطر فارس‏ها دل‏مشغولی مهمی ایجاد کرده‏اند،و از سوی دیگر در برابر چالش پرونده هسته‏ای قرار دارد.آمریکا نیز در صدد ماجراجوئی برای تأمین هدف‏های داخلی،منطقه‏ای و بین المللی‏ خویش است.در واقع همه به نظاره ایستاده‏اند تا شاهد افول چهره ایران باشند.فرصت‏ تفوق کشورمان را از کف رفته ببینند و مهاری چندگانه بر آن اعمال کنند.

مرور تحولات چند ماه گذشته درس‏های فراوانی برای ما دارد.در عین حال می‏توان‏ با پیش‏بینی آینده نه چندان دور و مقایسه آن با وضع کنونی به برنامه‏ریزی برای استفاده‏ از فرصت‏های باقی‏مانده پرداخت.واقعیت آن است که از سه مولفه اصلی قدرت‏ ایران اگر مولفه از بین‏رفتن دشمنان شرقی و غربی ایران با توطئه ایجاد فضای دشمنی‏ بین شیعه و سنی و همچنین ایجاد تنش در روابط منطقه‏ای ایران می‏تواند کمرنگ شود ولی مولفه‏های دیگر در اختیار خود ماست.نخست باید دیپلماسی متناسب و مخصوص دوران فرادستی و قدرت‏مندی را پیشه خود سازیم.این دیپلماسی با دیپلماسی زمان مبارزه و دفاع و فرودستی تفاوت‏های بسیار دارد.دیپلماسی دوران‏ فرادستی آماده تعامل و تقسیم مسوولیت با دیگران،داوری و حل مناقشات با دیگران‏ است؛و البته آماده بر عهده گرفتن و ایفای نقش در نظام بین الملل موجود با تمام‏ کاستی‏های آن.لازمه ایفای این نقش جدید نیز آن است که دیپلماسی بتواند چهره‏ای‏ محترم،معتبر و قدرتمند از کشورمان ارائه دهد و مانع توهین،ایذاء و حمله به ایران‏ شود.ایران باید کمتر طرف مناقشات قرار گیرد و به جای آن در مقام داور قدرتمند نزاع‏های دیگران ایفای نقش کند.واقعیت این است که چهره‏سازی از مهمترین اهرم‏های‏ تدافعی و تهاجمی کشورهاست و جز با دیپلماسی،تعامل و تدبر به دست نمی‏آید.